

تازه یول

شماره ۱۲

اردیبهشت ماه ۱۳۷۰

نوتار عرینک دنیا سیلینگ
حق یولینه باغلا بیلینگ
آنزی آله بولان ایلینگ
دولتی ناچان یالید یسر

نشریه سیاسی، اجتماعی، فرهنگی



- حکایت درد ما
- مقالطای از نشریه "کومار"
- فرهنگی:
- مختومقلی پراغی، شاعر ملی خلق ترکمن

- بیاد اولین جمهوری
- چند خبر
- شونیسیم قارس، واقعیت یا توهم
- حزب از هم می‌باشد
- بیاد آن روزها با نگاهی دیگر

به یاد اولین جمهوری

هر ملتی در تاریخ خود صفحاتی بیاد ماندنی و حوادثی فراموش ناشدنی دارد. از آن جمله است رویداد ۲۰ ماه مه ۱۹۲۴ در روستای اومچلی نزدیک گومیش دغه مراسم اتحاد ترکمنها انجام پذیرفت و نخستین کنگره ترکمنها تشکیل گردید. نمایندگان رسمی که در این کنگره شرکت داشتند: عثمان آخون از جعفریایها، گوگ سوفی و جان محمد بگ از آتابایها و ناصر امین خان از گوگلانها بودند. کنگره خودمختاری ترکمنها و تاسیس جمهوری ترکمنستان ایران را اعلام کرد. کنگره علاوه بر اعلام جمهوری تصمیم به سازماندهی ارتش ملی گرفت. و اقدامات معینی نیز در این راستا انجام داد.

کنگره، شورای ریش سپیدان را انتخاب نمود و عثمان آخون را به ریاست جمهوری برگزید. شورای ریش سپیدان در اولین گام تلاش نمود که اختلافات میان جعفریایها و آتابایها و گوگلانها را حل کرده و به اتحاد و نزدیکی آنها یاری رساند. این تلاشها برای مقطعی بی ثمر نیز نبود. رویداد فوق که نقطه عطفی در تاریخ خلق ترکمن محسوب میشود در متن حوادث سالهای ۱۹۲۴-۱۹۱۷ شکل گرفت. و از صفحات درخشان و پربار مردمترکمن است. ولی چه در آن ایام و چه در

سالهای پس از آن و تا به امروز آگاهانه و ناآگاهانه از سوی محافل و دول گوناگون تلاش شده است که بر این دستاورد و تجربه عظیم تاریخی قلمپطلان کشیده شود. بطور نمونه در آن ایام مطبوعات و سخنگویان دولتی حاکم بر ایران مبارزه آزادیخواهانه ترکمنها را شورش و همه مبارزین را راهزن و یاغی معرفی میکردند. و ترکمن صحرا را ناآرام ترین جای ایران خوانده و ترکمنها را مشتی غارتگر و راهزن می‌شناساندند. مطبوعات و محافل غربی نیز در همین روال داد سخن میدادند. برای نمونه روزنامه تایمز ماه مه ۱۹۲۵ نوشته است که "ترکمنها یاغی‌اندو قوای دولتی ایران دلورانه بسا آنان می‌جنگند."

محافل و مطبوعات دولت تازه تشکیل شده شوروی نیز در تقبیح جنبش آزادی خواهانه و استقلال طلبانه ترکمن در کنار دشمنان آزادی و استقلال ترکمن شیبور می‌نواختند. از جمله ایرانی‌سکیزه‌شکر روسی در سال ۱۹۲۵ نوشت: ارتش مردمی (ارتش رضاخان) در نبرد بسا شورشیان نه تنها دچار آشفتگی نشد بلکه بعضی نخستین عملیات جنگی را با افتخار تاب آورد و مستحکمتر از آن بیرون آمد. ولی جنبش ترکمنهای ایران علیه حکومت مرکزی را "نتیجه جدایی طلبی حاشیهای" دانسته و اعلام نمود که "بدر آن به نحو بس دقیقی توسط انگلستان افشانه شده بود."

و یا گورکارهایین گفته است "ما شاهد سری دوم قیامها که در پایان سالهای ۱۹۲۴ و ۱۹۲۵ واقع میشوند هستیم. در شمال خاوری جنبش در میان قبیلله ترکمن گوگلان روی میدهد. بیگمان این جنبش بطور همزمان علیه حکومت مرکزی تهران و اتحاد شوروی متوجه است..." بطور خلاصه، چه محافل حکومتی ایران، چه محافل غربی و امپریالیستی و چه دولت سوسیالیستی شوروی در محکوم کردن و کوبیدن جنبش ترکمنها اتفاق و اشتراک نظر داشتند. علیرغم اینها جنبش ترکمنها سر بلند کرد و نخستین جمهوری خود را در تاریخ حیات خویش تاسیس کرد. هرچند عمر این جمهوری بیش از دو سال بدرازا نکشید ولی بدر اندیشه‌های آزادیخواهانه و استقلال طلبانه را در میان ترکمنها افشاند.

از آن سالها تا به امروز و در طول سالیان تلاش بعمل آمده که این دستاورد عظیم جنبش ترکمنها به فراموشی گذاشته شود. ولی بر روشنفکران و مبارزین ترکمن است که با شناخت تاریخ خود، سنن مردمی جنبش خلق خود را زنده نگهدارند. و بر همه ماست که درسهای لازم را از آن بگیریم و بدرهای بالندمان را پاس داریم تا بدست نسلهای آینده بربرتر و باورتر بسپاریم.

طبق بخشنامه اخیر اداره ثبت احوال شهر عشق آباد در اسامی و شناسنامه‌ها القاب "اوف" و "اوا" و "اویج" برداشته و فلان اوغلی و یا فلان غیزی (سونا گلدی) غیزی و یا بردی قربان اوغلی) نوشته میشود.

دو حزب ترکمنهای عراق بنامهای حزب ملی خلق ترکمن به رهبری دکتر مظفر آرسلان و دیگری بنام "جمعیت فرهنگی و اتحاد و همیاری" به رهبری صبحی ساعتچی طی مصاحبه‌هایی با روزنامه‌ها و جراید جهان منجمله مطبوعات انگلستان ضمن بیان کشتار و قتل عام ترکمنهای توسط رژیم عراق قربانیان مهاجرت را نیز برشمردند. از جمله چند زن و کودک در اثر سرما و گرسنگی در "شام دالی"، "غاراجق" جان سپردند. بنا به گفته ساعتچی افرادی که در اثر تیراندازی دیپلماتهای عراقی از سفارت بسوی تظاهرکنندگان جان سپردند ترکمن بودند. ولی در تمام مطبوعات از آنها به عنوان کرد ذکر شده است. وی اظهار داشته است اگر چنانچه رژیم به قبول خودمختاری در کردستان تن دهد بایستی به ترکمنها نیز چنین حقی قائل شود وگرنه ناآرامیها ادامه خواهد یافت.

درباره ترکمنهای عراق رهبر حزب ملی ترکمنهای عراق دکتر مظفر آرسلان به منظور رساندن صدای اعتراضی ترکمنهای عراق علیه رژیم جنایتکار عراق و تشریح اوضاع سیاسی - اجتماعی ترکمنهای این کشور به جهانیان راهی مقر سازمان ملل متحد گردید. دکتر آرسلان طی مصاحبه با جراید واشنگتن

بقیه در صفحه ۸

چند خبر

ششم اردیبهشت ماه در اثر وقوع کولاک و طوفان در دریای خزر خسارت سنگینی بر روستاهای حاشیه دریا وارد گردیده و چندین روستای ترکمن نشین تخریب و به زیر آب فرو رفت. طبق اخبار واصله نتایج طوفان بشرح زیر گزارش شده است:

روستای صید آباد با ۴۷۸ نفر جمعیت صد در صد تخریب

روستای چاپاغلی با ۱۹۱۷ نفر جمعیت ۸۰٪ تخریب

اسکله با ۸۰ نفر جمعیت ۱۰۰٪ تخریب
آشردا با ۱۲۲۸ نفر جمعیت ۶۰ واحد مسکونی تخریب

علاوه بر این به روستاهای آغزلسی، توماچ‌لار، غنرئسه، گامشلی، چارئقلی زینهای وارد شده، مزارع گندم و جو که تا چند هفته دیگر فصل درو آنها آغاز میشود بکلی نابود شدند.

هنوز از تعداد دقیق تلفات انسانی و نیز از سرنوشت صیادانی که در روز حادثه در دریا مشغول صید بودند هیچگونه خبری در دست نیست.

دریای خزر هر ساله طغیان کرده و روستاهای حاشیه دریا را مورد تهدید جدی قرار میداد، با اینکه از طرف ساکنین روستا های فوق الذکر هشدارهای جدی به مقامات شهرستان بندر ترکمن در مورد ایجاد موانع بتونی در لب دریا داده شده بود ولی آنان هیچگونه اقدامی در این باب بعمل نیاوردند.

روز ۱۱ اردیبهشت پاسداران حکومت اسلامی در شهر بندر ترکمن جهت بر هم زدن شادی مردم به جشن عروسی حمله کردند. در اثر شلیک گلوله پاسداران فرد ترکمنی بنام "الیاس" کارگر بازنشسته راه آهن کشته شد. عوامل حکومتی در شهر های مختلف ترکمن صحرا کوچک ترین اعتراض مردم را با خشونت و سرکوب پاسخ میدهند و با توهین به آداب و سنن ملی و فرهنگی ترکمنها حتی به جشن شادی آنها حمله برده و فاجعه می‌آفرینند.

در ترکمنستان شوروی احساسات ملی روز بروز اوج میگردد. اخیرا بنا به پیشنهاد اساتید و آکادمیسین های این جمهوری چند خیابان شهر از نام روسی به ترکمنی برگردانده شده است. از جمله خیابان میر به نام شاعر برجسته "نورمحمد عندلیب" و "ماسکوسکی" به "بایرامخان" برگردانده شده است.

در شهر ساحلی "جلکن" چند چاه نفت فروکش کرده و خطر آلودگی دریای خزر را تهدید میکند.

سیل رودخانه مرغاب در شمال افغانستان (در ترکمنستان شوروی) سبب بروز ضایعاتی از جمله ویرانی مزارع و تخریب حدودا ۱۱۰ منزل گردیده است. مجموع خسارات وارده ۱۵۰ میلیون روبل برآورد گردیده است.

ارسال کتده : آق مراث گورگ نلی

شوینیسیم فارس واقعیت یا توهم؟

اتالی

در پایان نوشته فوق الذکر از موضع حمایتگرانه از شوینیسیم و عوامل آنان در میان خلقهای تحت ستم چنین می‌آید: "ولی دوستان اتالی (حالا شاید سولوا) در برخوردی که نسبت به افراد معین از خود نشان داده، نه تنها جانب دمکراسی را رعایت نکرده، بلکه از رعایت موازین مطبوعاتی و ژورنالیستی متین نیز فاصله گرفته است. بطور مثال کسانی مانند کسروی و هما ناطق را بست عنصر نامیدن برآزنده افراد دمکرات و معتقد به دمکراسی نیست. هر چند آنان مخالفین فکری ما باشند." البته این اظهارات در صورتیکه به کسی توهین و اجحافی شده باشد کاملاً درست و اصولی می‌باشد. اما واقعیت اینست که نه فقط در چارچوب موازین مطبوعاتی و ژورنالیستی، بلکه بسیار فراتر از آن در فرهنگ جامعه بشری به تعدد پدیده‌های منفی کلمات رشت (البته زبینه) و به تعدد پدیده‌های مثبت نیز کلمات زیبا وجود دارد. بسیار عیب خواهد بود اگر کسی بگوید تا یک پدیده رشت را بسا کلمات زیبا بیاریاد و توصیف کند. حتی متعلق‌ترین نویسندگان درباری نیز در این کوشش بسیار ناموفق بودند. بنظر من انتخاب کلمه "سست عنصر برای افرادی از قماش احمد کسروی مرحوم و هما ناطق‌ها و حسن تزیه‌های موجود و نمونه‌های ترکمنی آنان نوعی ارفاق لیبرال مناشانه می‌باشد. زیرا کلمه "سست عنصر" زبینه کسانی است که در مرحله آغازین تسلیم طلبی در مقابله تبلیغات و جوسازیهای سازمان یافته شوینیسیم حاکم می‌باشند. مثلاً کسانی که بجای آموختن زبان مادری به کودکان خود زبان فارسی یا روسی را می‌آموزند و سعی میکنند از "ترکهای خر" و "ترکمنهای بی تمدن" هر چه بیشتر فاصله بگیرند و در فارسها و یا روسهای "برتر" حل بشوند. مثل چند خانواده بورژوازی ترکمن در گنبد کمر اواخر سالهای چهل صنعت کردن بزبان ترکمنی را در خانوداشان ممنوع کردند و حتی پسران ۶۰-۷۰ ساله را بطرز مضحکی وادار به صحبت کردن به زبان فارسی میکردند که در بین توده های مردم به جوك تبدیل شده بودند. اما برای کسانی که این مراحل خفت آور را پشت سر گذاشته و نه تنها خود هویتشان را از دست ندهند، بلکه فراتر از آن چاکر صفات این بی هویتی ملی و پست کردن به زبان مادری و فرهنگ و مقدسات ملی و تن دادن به خفت و خواری انسان دوم بودن را تشویق و به دیگران توصیه میکنند، کلمه "سست عنصر" بسیار نارسا و نوعی تطهیر آنان می‌باشد. چنین افرادی را میتوان و باید با کلمات بسیار زشت تر و زبیدمتری نیز توصیف نمود. در پایان از کسانی که این نوشته را میخوانند خواهش میکنم تا با برخوردها و رهنمودهای سازنده خود به شناخت هر چه درستر پدیده شوینیسیم در ایران و ابعاد مختلف ستم ملی‌یاری رسانند. زیرا شناخت درست هر پدیده اساسیترین گام در جهت مبارزه با آثار منفی و مخرب آن می‌باشد. بنظر من شوینیسیم را میتوان به هیبت ازدهایی تصور کرد که بر روی گنج مملکت جنبه زده است و یا هیولایی محیل با هزاران پستان کلبه کسانی که از این شیر ناپاک تغذیه میکنند (تغذیه مادی و یا روحی) حیات خود را در بقای آن هیولا می‌بینند و علیه کسانی که حیات آنرا تهدید کند به شیوه‌های بسیار متنوع مبارزه می‌نمایند.

فارسها بین ایرانی بودن و ترکمن بودن تا زمانی که در چارچوب سیاسی ایران زندگی میکردند تناقضی نمی‌بینیم. تناقضی در ذهن کسانیست که تحت تاثیر سو تبلیغات ۷۰ ساله شوینیسیم، ایران را پارس (پرس، پوز) میدانند. زبان ایرانی را زبان فارسی موسیقی ایرانی را مسای موسیقی فارس، آداب و سنن ایرانی را آداب و سنن فارسی میدانند. این یک باوری گفتمانی، غیر علمی و غیر واقعی می‌باشد. من تا زمانیکه در چارچوب سیاسی ایران زندگی میکردم ایرانی هستم اما فارس نیستم و نمیخواهم هم فارس بشوم. ضمن احترام گذاشتن به زبان مذهب، آداب و سنن و فرهنگ دیگر خلقها قبل از هر چیز به زبان، فرهنگ و باورهای خلق خود خودم اقتدار میکنم و در جهت غنا بخشیدن به آن و همساز کردن با سطح تمدن پیشرفته‌ترین جوامع بشری میکوشم.

در جای دیگری از نوشته انتقادی فوق الذکر، برای اینکه اثبات شود بین ترکمنها و فارسها هیچگونه مسئلهای نبوده و برادروار در کنار هم می‌زیستند، به مسئله اختلاف بین ترکها و ترکمنها در جریان درگیریهای گنبد بدون توجه به ریشه و علت آن اشاره میشود. متأسفانه این نوع برخورد به مسئله بنظر من برداشتی سطحی و ساده انگارانه بوده، در عین حال بسیار مخرب می‌باشد. با توجه به اهمیت مسئله و اینکه ایجاد نفاق و کینه بین خلقهای برادر ترک زبان ریشه تاریخی داشته و به حربه سنتی استعمارگران و برتری طلبان می‌باشد، احتیاج بیک برخورد ویژه و مستدل دارد و از حوصله این نوشته خارج است. در اینجا فقط به خانم سارا پیشنهاد میکنم بعنوان نمونه یک روز قبل از انقلاب را بخاطر بیابورند. یعنی روزی را که عوامل ساواک و دربار با وسیله قرار دادن روحانی عامل خود در منطقه یعنی آنه قلیچ آخون نقشبندی هزاران روستائی ترکمن را با فریب و نیرنگ و سواستفاده از باورهای مذهبی شان به شهر گنبد کشاندند و بویژه در ترک آباد (محله آذربایجانیها) مرتکب جنایات فجیعی شدند. ساواکیها و شوینیسیم‌های درباری با پوشیدن لباس ترکمنی به حمام زنانه ترک آباد ریخته، دست به آنچنان جنایت چندش آوری زدند که حتی تصور آن نیز شرم آور می‌باشد. تخم نفرت و کینه‌ای که بدین وسیله بین ترکها و ترکمنها کاشته شد از سوی محافل شوینیسیم و مرتجع و جمهوری اسلامی و شاید هم همان ساواکیهای نو مسلمان مورد بهره‌برداری قرار گرفت و هنوز هم مورد بهره‌برداری قرار میگیرد. علم شدن ملاحسنی در آذربایجان غربی علیه خلق کرد و فرستادن خلخالی جهت اعدام مبارزان به ترکمن مسخرها و کردستان را نیز باید در این رابطهها دید.

ما بجای اینکه بدام توطئه‌های دشمنان مردم بیفتیم و اهداف تفرقه افکنانه آنان را تبلیغ کنیم باید با افشا اینگونه توطئه‌ها و نیات پلید آنان به زودیه شدن آثار شوم آن و احیا تقاهم و دوستی بین خلقهای برادر باری رسانیم. بویژه از این نظر که علاوه بر داشتن تاریخ، زبان و فرهنگی مشترک و یا خیلی نزدیک بهم، شعارها و خواسته‌های امروزی ما در عرصه ملی و فرهنگی در عین حال شعارها و خواسته‌های خلق برادرمان ترکهای آذربایجانی نیز می‌باشد و به همگامی و همیاری هر چه بیشتر و تنگاتنگتری نیاز داریم.

بر واضح است که تداوم شرایط فوق در روانشناسی توندهای مردم تاثیرات هر چه نامطوبتری گذاشته و خواهد گذاشت. از سوی باعث رشد شوینیسیم برتری جویانه و عظمت طلبانه افکار فرایندهای از خلق فارس و از سوی دیگر به سرخوردگیها تسلیم طلبیها، بی هویتیها، نابودی اعتماد بنفس و تزلزل شخصیتی در میان اقشار هر چه وسیعتر از خلقهای تحت ستم منجر گردیده و خواهد گردید. این پدیده‌ای است آنچنان بارز که دیدن آن در جامعه به تیز بینی زیادی احتیاج ندارد. مبارزه علیه این پدیده شوم، پدیده‌ای که در طول تاریخی نسبتاً طولانی شکل گرفته و تا حدودی نهادی شده است، فعالیتی خستگی ناپذیر و مداوم را طلب میکند. ما باید با تمام توش و توان خود این روابط غیر انسانی و فرهنگ ارتجاعی پر خاسته از آنرا در پیشگاه بشریت متعین افشا کنیم. باید ما روشن شده باشد که با دادن چند شعار هیبتی مسئله‌ای حل نخواهد شد، بلکه بر عکس می‌باشد کار و فعالیت فرهنگی و سیاسی همه‌جانبه و پیگیری باید پیش برده شود تا از یکطرف هر فرد ترکمن و بویژه روشنفکران که خمیره فکرشان در یک فضای مسموم شوینیسیمی عمل آمده و قوام یافته است، بتواند اعتماد بنفس خود را بازیابد و سرش را بالا گرفته ادعا کند که ما ترکمنها ملت هستیم همانند هر ملت دیگری از جمله فارس و روس، هر آنچه را که آنان دارند برای ملت خودم میخواهم و از سوی دیگر اقشار معینی از ملت حاکم بویژه روشنفکران آن نیز که بر اثر تداوم شرایط فوق متوهم و آلوده شده‌اند، ببینند و یا مجبور به پذیرفتن این واقعیت گردند که اولاً ایران تاریخاً یک کشوری چند ملیتی بسوده ترکیب اتنوگرافیک امروزی آن نیز چنین می‌باشد. ثانیاً هر ملتی حق دارد از هویت و حیثیت و مقدسات ملی خود دفاع نماید و سرنوشت خود را خود آزادانه تعیین کند. بجای ضربالمثل "مرگ خوبه، اما برای همسایه" عملاً از ضرب المثل "هر چه بخورد نمی‌پسندی بر دیگران میسند" پیروی کنند. تنها و تنها پس از حصول چنین شرایطی است که میتوان از انسانیت و آزادی، دمکراسی و روابط مودت آمیز بین انسانها و پیوند ناکستی بین خلقهای ایران سخن گفت. همانگونه که قبلاً نیز عرض کردم، تمامیت ارضی و پیوندی غیر از آن بی تمامیت ارضی و پیوندی اجباری، تحمیلی، خفت بار و غیر قابل دفاع می‌باشد. بسیاری از تشوهای و خونریزیهای امروزی در سراسر دنیا نیز بر سر بستر چنین تمامیت ارضی‌ها و پیوندها و بی جدائیهای اجباری پدید آمده و می‌آید. لذا بدون توجه به این واقعیت تنها با مقوله‌های چون تمدن، کار و سرمایه و دیگر فرمولهای خشک و قالبی قابل تبیین نمی‌باشند. من به ایرانی افتخار نمیکنم که نام من رسماً ترک خر و یا ترکمن وحشی... باشد، من به ایرانی افتخار نمیکنم که زبان، فرهنگ و مذهب و همه مقدسات من مورد توهین و تحقیر دائمی باشد و در یک کلام من به ایرانی افتخار نمیکنم که در آن شاهد نابودی تدریجی هویت و حیثیت ملیام بوده و مجبور به تحمل زیستن به عنوان انسان دوم باشم. من قبل از هر چیز یک انسان ترکمن هستم و ایرانی را نیز متعلق به همه ملت‌های ساکن آن میدانم که هر گام هزاران سال در گوشه‌ای از آن زیست‌کنند، نه ملک طلق

مردم

حزب از هم می پاشد

مصاحبه با یوری آفاناسیف، عضو مجلس نمایندگان مردم یوری آفاناسیف در ۱۲ مارس ۱۹۹۰ در کنگره نمایندگان مردم در مسکو، لنین (پایه گذار شوروی) رامتهم کرد: «او بی قانونی را اساس سیاست دولت قرار داده بود.»

تا به حال در یک ارگان دولتی چنین انتقادی اساسی از بت مقدس لنین نشده بود. آفاناسیف، تاریخدان ۵۶ ساله، سپس از اختیارات وسیعی که نمایندگان به گورباچف داده اند انتقاد کرد. زمانی که آفاناسیف تقاضای یک دقیقه وقت اضافی کرد، گورباچف با دست اشاره ای کرد و گفت: «نه، تمام کنید، متشکرم.»

اش: آقای یوری نیکلایویچ، شما که نماینده مردم و عضو حزب کمونیست شوروی هستید چرا به طور علنی کمونیزم را مرامی مردود قلمداد می کنید که شوروی باید از آن فاصله بگیرد؟

آ: کمونیزم مرامی به بن بست رسیده است و این نه فقط در شوروی بلکه در تمام کشورهای پیش سوسیالیست شناخته می شوند، به اثبات رسیده است.

اش: آیا کمونیزم از ابتدا یک بن بست بوده است؟

آ: بله، از سال ۱۹۱۷ ما می خواستیم برداشتی خرد بورژوازی از کارل مارکس را تحقق بخشیم ولی اگر حالا مارکس نتیجه آن را می دید مطمئناً در قبر می لرزید.

اش: آیا این به معنای کشیدن خط بطلان بر تاریخ ۷۲ ساله شوروی است؟

آ: از چارچوب تاریخ گریزی نیست. گذشته از این، نکات مثبتی هم وجود داشته است. تجربه عظیم اجتماعی ما، خیلی سریع، بی تحرکی و ناتوانی این اتوپیای اجتماعی را ثابت کرد. فقط سعی برای پیاده کردن این ایده ابعادی فجع پیدا کرد و متأسفانه پیشبرد قدرت شوراها از ابتدا فقط با خشونت و ترور ممکن بوده است. امروزه من به این نتیجه رسیده ام که کمونیزم با نفی مالکیت خصوصی و تعصب در مورد دولتی کردن تولیدات به آخر خط رسیده است.

اش: پس شما در این انتقادات اساسی، پای لنین را هم به میان می کشید؟

آ: بله. به همین دلیل در کنگره نمایندگان مردم او را متهم کردم که زمینه یک سیاست استوار بر بی قانونی، خشونت و ترور عمومی را فراهم آورده است.

اش: این حرف را به عنوان یک تاریخدان می گوید یا یک سیاستمدار؟

آ: در درجه اول و قبل از همه، این یک دید تاریخی است. غیر از این هم نمی توانست باشد. شوروی باید فشار سیاسی زیادی را اعمال می کرد که تا آن زمان حتی در کشورهای آسیایی هم به ندرت اعمال شده بود.

اش: آیا هسته اصلی انتقاد از لنین، به ضد مردم و نه با مردم بودن است؟

آ: او را نمی توان از این اتهام مرا دانست. منطبق قدرت دولت و جامعه از آن زمان بر زندگی ما نقش بسته است و هیچ یک از اصلاحات انجام شده نتوانسته این رابطه دهشتناک را تغییر دهد بلکه فقط نحوه اعمال قدرت عوض شده است.

اش: آیا این ادعای شما پرسترویکای گورباچف را هم شامل می شود؟

آ: مسایلی را که در آخرین کنگره مطرح شد در نظر بگیرید. نتایج این کنگره چیزی نبود مگر جهشی بزرگ در جهت ایجاد برخی روش های جدید حکومتی که نسبتاً قانونی ولی مستبدانه اند و به وسیله الیگارش و باندهای پشت پرده اعمال می شوند. بدین سبب، ریاست جمهوری گورباچف به ایجاد چنین تغییراتی در قانون اساسی بستگی پیدا کرد تا بر اساس آن، حقوق مردم و قانون بتواند هر لحظه در آینده از اعتبار ساقط شود.

اش: مقصود شما بازگشتی به روش های کهنه قبل از دموکراسی است؟

آ: حکومت شوروی در طول ۷۲ سال هیچ گاه چیزی جز تجسم خشونت و ترور نبوده است. اقرار به این امر طبیعتاً دردناک است، به ویژه از نظر روانی

برای هر کسی دشوار است اعتراف کند که ما بیش از ۷۰ سال در بیراهه قدم برداشته ایم. چه کسی می تواند بی شرم بودن زندگیش را به راحتی و به صراحت بیان دارد؟

اش: میخائیل گورباچف اصلاحاتش را از ابتدا بازگشتی به ارزش های اصولی لنین خوانده است. آیا این به نظر شما هیچ جنبه مثبتی ندارد؟

آ: این بستگی دارد به این که انسان از اصول و قواعد لنین چه برداشتی داشته باشد. لنین مرتکب اشتباهات بسیاری شده است، سیاست او در بسیاری از تصمیم گیری های تعیین کننده رنگی ماجراجویانه داشته است، زیرا او خیلی خوب به این حقیقت آگاه بود که روسیه به هیچ وجه برای عقاید سوسیالیستی او آماده نبود. در سال ۱۹۲۲ وقتی به این نتیجه رسید که انقلاب سوسیالیستی به انقلابی جهانگیر مبدل نخواهد شد وحشتزده دریافت که چه عواقبی در انتظار نظام منزوی شده شوروی خواهد بود.

اش: آیا گورباچف با بیش از نیم قرن تأخیر می خواهد اصلاحاتی را انجام دهد که لنین برای تحقق بخشیدن به آنها در مقابل استالین بسیار ضعیف بود؟

آ: اگر گورباچف تردید سال های آخر لنین را واقعاً اساس سیاستی پیگ قرار می داد، آن وقت نتایج قابل استنادی حاصل می شد. این تردیدها به طور مثال عدم توجه به موقع و واقعی لنین به مسایل ملی و اقتصاد بازار بود و وی خود را در مقابل کارگران و تمامی مردم روسیه مقصر احساس می کرد.

به هر حال به طور کلی اگر سنت های لنینی را کنار بگذارند، به نفع تمام شوروی خواهد بود.

اش: مخالفین تغییرات ادعا می کنند که ملت شوروی در اکتبر ۱۹۱۷ یکبار و برای همیشه انتخاب خود را کرده است؟

آ: من این ادعا را تبلیغاتی بسیار ابلهانه می دانم. ما هر روزه امکان انتخاب داریم و طبیعتاً بعد از انقلاب اکتبر هم داشته ایم. برای مثال در نوامبر ۱۹۱۷ وقتی سوسیال رولوسیونرها در انتخابات مجلس موسسان به بیش از ۴۰ درصد آرا دست یافتند و بلشویک های لنین فقط ۲۴ درصد، لنین مجلس را برهم زد.

اش: آیا یک حکومت ائتلافی هرگز مورد نظر او نبوده؟

آ: امکان یک حکومت ائتلافی با برنامه های دموکراتیک حتی در تصورات لنین هم نبوده. در ابتدای ورود به نپ (سیاست نوین اقتصادی) در سال های ۱۹۲۰ مشخص شد که دیگر لنین دچار تناقض فزاینده ای شده است زیرا هدف نهایی سوسیالیستی وی به انحصار سیاسی حزب وابسته بود. در این انحصار قدرت بوروکراتیک، نپ ناگزیر شکست می خورد.

اش: ولی اولین کسی که نپ را ملغی اعلام کرد استالین بود؟

آ: صحیح است، اما لغو نپ توسط لنین پایه گذاری شد آن هم از طریق برداشتن موانع متعدد اقتصادی و انحصاری کردن سیاست. حتی پس از مرگ او هم مکرراً آلترناتیوهای وجود داشت: مثلاً موقمی که در سال ۱۹۲۸ جریان اشتراکی کردن اجباری کشاورزی آغاز نشد و یا وقتی که در ۱۹۳۴ قرار؛

استالین در هفدهمین پلنوم حزب کمونیست اتحاد شوروی سقوط کند، تکامل می توانست به کلی از طریق یک جریان دموکراتیک دیگر انجام پذیرد و چنین دوراهی هایی بسیار پیش آمدند.

اش: اما در آن زمان فقط عده کمی به این آلترناتیوها توجه می کردند و بعدها هم کاملاً از خاطره ها محو شدند. چرا؟

آ: زیرا حزب ما هرگز حاضر نبود اصل ایدئولوژیک حذف مالکیت خصوصی را حتی مورد سؤال قرار دهد، گرچه در نمای بی شرم اقتصاد شوروی و این عقاید جنون آمیز همواره و برای همه قابل رؤیت و پیش بینی بود. بدتر اینکه آنچه تا کنون در روسیه نمی توانست کاربردی داشته باشد، تحت عنوان «یکپارچه کردن»، با زور به تمام جمهوری های پانزده گانه تصمصیم داده شد. نتیجه این که حالا در آنجا بمب ساعتی قدرتمندی تیک تیک می کند و این همه از نتایج لنینیسم است.

اش: شما به کدام یک از سنت های سیاسی گذشته روسیه تمایل دارید؟

آ: من به گرایش محدوداً بین سوسیال دموکرات ها و دموکرات های مشروطه خواه تمایل دارم که لنین و استالین طرفداران آنها را بی رحمانه مورد تعقیب قرار دادند.

اش: قائم مقام رییس مجلس نمایندگان غیرمنطقه‌ای شما (یوریس پلستین) سقوط سریع گورباچف را با زمان‌بندی‌های مختلف پیش‌بینی کرده، در حالی که وقت بسیاری از این زمان‌بندی‌ها به سر رسیده است. آیا شما هنوز آمیدی به یسرفت مثبت سیاست اقتصادی و اجتماعی در زمان گورباچف دارید؟

آ: تمام تصمیمات نیم بند مربوط به مالکیت خصوصی بر ابزار تولید، مالکیت زمین، تعاونی‌ها و سیاست ملیت‌ها، اینها هیچ کدام چشم‌اندازی ندارند ولی با این همه من در مورد گورباچف در قالب یک سیاستمدار ناامید نیستم. او بارها توانایی خود را برای تغییر سیاست‌هایش متناسب با شرایط به اثبات رسانده است. اگر چه در مارس ۱۹۸۹ بیشتر با گرایش به راست همراه بوده است اما این می‌تواند تغییر کند، با وجود این او نماینده نیروهای واقعی در رهبری است که تقاضا با آنها ممکن به نظر می‌رسد.

اش: مناسب‌ترین پیش‌بینی برای سال ۲۰۰۰ شوروی چیست؟

آ: این که دیگر اتحاد جماهیر شوروی در شکل امروزی وجود نخواهد داشت و احتمالاً این تغییر و تحول خیلی سریع‌تر پیش خواهد آمد. خداوند ما را به طور وحشتناکی با موجود نامتجانس اتحاد جماهیر شوروی مجازات کرده است زیرا ما نتوانستیم از موهبت‌های طبیعی و تاریخی و ثروت‌های مادی و فرهنگی به طور صحیح بهره‌برداری کنیم. ولی خدا در این محدوده جغرافیایی این نعمت را به ما داده است که مانند انسان‌های ثروتمند و خوشبخت در اتحادیه‌ای مستقل از دولت‌ها و در نهایت تعاون با یکدیگر زندگی نماییم.

اش: یوری نیکلایویچ، برای این مصاحبه از شما متشکرم.

نقل از اشپنگل: شماره ۱۴

۲ آوریل ۱۹۹۰

در اطراف دبیرستان جمع شده بودیم که یسک دفعه چند ژاندارم ۲ نفر از صیادان را دست بسته در حال توهین و کتک به سمت ژاندارمری می‌بردند. محصلین با فریادهای رسا خواستار آزادی صیادان می‌شوند. وقتی ژاندارمها از اجرای خواست ما خودداری کردند، ما با فریادهای مرگ بر ژاندارم جلاد تنی چند از محصلین با آنها کلاویز شدند. ژاندارمها اسلحه کشیده بطرف دبیرستان حمله بردند و با شکستن صاحت مقدس محیط علم و دانش تنی چند از محصلین را ضروب و با خود به پاسگاه بردند. رئیس دبیرستان نیز بنابین عمل آنان کوچکترین اعتراض نکرد. وی می‌توانست تا آمدن رئیس آموزش و پرورش مانع از بردن محصلین بشود.

فردا آن چند دانش آموز با صورتی کبود و دانون بکلاسی آمدند. امتحانات ثلث سوم نزدیک میشد. یک هفته بود که از محصل خوب کلاسی احمد خبری نبود. بعد از تفتیش متوجه شدم که هفته قبل هنگامی که با مقداری ماهی صید شده به کش دغسه می‌آمده در اثر تیراندازی ژاندارمها که بوی اصابت کرده و نزدیک بود قلب جوانش را از طپش باز نداشت، مجروح و عازم بیمارستان شده و تنها با یاور و نان آور زندگی‌شان یعنی اسبشان را باتیر کشته بودند.

امروز خبر رسید که پنج نفری که به تریسا رفتند الان دو هفته است که بر نکشتاند. و باز خبرنگار شدم در اثر بارندگی و بوران شدید چوپان خدمتقلی حاجی در نزدیکی مرز گرفتار شده و با اینکه پاسگاه خدمتقلی حاجی خبر نداشت، کمبود بنزین را بهانه کرده از رساندن کمک به وی خودداری کردند و به این ترتیب "گلدی" نیز گرفتار ستم اربابان و بای‌ها شد.

و این حکایت درد ما همچنان ادامه دارد. در ماه مه روز جهانی کارگران و زحمتکشان یاد زحمتکشان ترکمن را که در راه رسیدن به جامعه انسانی جان خویش را از دست دادند گرامی باد. باشد که روزی مبارزات رهائی بخش خلقمان در تشکیلات مستقل خویش در کنار سایر زحمتکشان میهنمان به ثمر بنشیند و جامعه‌ای انسانی بر پا گردد.

معتمد تا آن روز که ملت کرد در انقیاد این دولتها باشد، این ترور و سرکوب وحشیانه بمتابه نیاز حیاتی این جوامع باقی میماند. بدیگر سخن تا کردستان تحت ستم این کشورها باشد، تولید فشار و سرکوب و زورگویی است. و بدیگر سخن شکست روند دمکراتیزه کردن به نقل از "کومار" شماره ۴، نشریه جمعی از کردهای خارج کشور که برای استقلال کردستان مبارزه میکنند.

حکایت درد حاجی‌ها و . . . از دست داد. یاد عظیم همیشه در دل ما زنده خواهد ماند، او تجسم مردانگی و شجاعت و کار و تلاش است. میبایست از زندگی وی داستانها، رمانها نوشته و فیلمها ساخته شود.

چهار سال بعد از مرگ عظیم کاخ ستمشاهی فرو ریخت. جلادان دریا هر کدام بسوئی گریختند و صیادان با شعار "دریا بالقی چلانگنی" در کنار فرزندان راستین خلق از کانون فرهنگی و سیاسی خلق ترکمن نیرو گرفته، شوراها و اتحادیه‌های حقیقی خویش را تشکیل دادند و خود بر دریا کنترل داشتند. در این مدت نه ژاندارم، نه حراست دریا و نه دیگر عوامل سرکوب و شکنجه جرئت نزدیک شدن به ساحل را نداشتند.

بعد از یورش ناخواندانه رژیم بر سر خلق ترکمن و منحل شدن تمامی ارگانهای خلقی، این بار بر ساحل دریا سروانهای عمده بر سر از نوع حامد آخون (حمید آخوند) پدیدار شده دسترنج صیادان را بغارت بردند، با همکاری عوامل حکومتی منطقه دوباره پای ژاندارمها را به ساحل باز کرده و سبب ساز قتل چند صیاد گردیدند.

اردیبهشت ماه ۶۷ بود. مثل همیشه بعد از طی ۴۰-۳۰ کیلومتر مسیر از ده تا کش دغسه برای تدریس به دبیرستان آمدم، وقتی وارد حیاط دبیرستان شدم، از آن شور و شوق محصلین خبری نبود. هر کدام در گوشه‌ای کز کرده بودند. وقتی رنگ زده شد، محصلین بدون اجرای مراسم صبحگاهی (نما بجان همینی و آخوان و انمارش) وارد کلاسی شدم. از یکی از دانش آموزان علت سکوت را جویا شدم. وی گفت: امروز صبح همگی

اش: چه شانسی برای یک حزب فیرلینینیستی غیرسوسیالیستی (یعنی سوسیال دموکراتیک) در شوروی وجود دارد؟
آ: بیشترین شانس به هر حال فقط در ائتلاف با احزابی که تاکنون در طیف سیاسی ما وجود نداشته‌اند (به طور مثال با یک حزب دموکراتیک مردمی)، چنین امری ممکن است.

اش: ولی مشی آنها به طور اتوماتیک در یک شووینیسیم روسیه کبیر، تقریباً به راست کشیده خواهد شد؟

آ: یک چنین احتمالی غیر ممکن نیست. امید به نظر می‌رسد که پس از سال‌ها تلاش برای یک شکل کردن (که حاصل آن انسان نوین شوروی است) حال بتوان یک حزب متحد مردمی ایجاد کرد.

اش: آلمانی‌ها در آلمان شرقی و همراه ایشان بخشی از طبقه کارگر (که روزگاری لنین به آنان امیدی بزرگ بسته بود) اخیراً بعد از ۴۰ سال «سوسیالیسم واقعی»، تمام احزاب سوسیالیست (حتی سوسیال دموکرات) را طرد کرده‌اند. آیا ممکن نیست این مسأله در شوروی هم پیش بیاید؟

آ: کاملاً ممکن است چنین چیزی اتفاق بیفتد. هم اکنون فکر سوسیالیسم نزد خیلی‌ها (حتی در سرزمین ما) وقایع وحشت‌آوری را تداعی می‌کند. ما اصلاً نتوانسته‌ایم ابعاد فاجعه‌ای را که در ۱۹۱۷ آغاز شد کاملاً درک کنیم. مقصود من فقط میلیون‌ها انسانی نیست که جانشان را بر سر به ثمر رساندن یک ایده روم گذاشتند، بلکه خسارات اخلاقی عظیم در افراد بی‌شماری نیز هست که جان سالم بدر بردند و ما هنوز نمی‌دانیم چه بهایی برای از هم پاشیدگی هیولای «سوسیالیسم در شوروی» پرداخته خواهد شد.

سیادت تاریخی خودشان تلفی میکنند. به اعتقاد نگارنده، برای اینکه این نیروها و ملت‌هایشان زودتر از ترور و سرکوب خلاصی یابند و برای اینکه دمکراسی واقعی در این کشورها تحقق یابد، یکی از عوامل اساسی بدیده سرکوب و فقدان دمکراسی که در اشغال کردستان نهفته است، میباید ریشه‌کن شود. به همین سبب آنها نه تنها میباید مخالف حق‌تعیین سرنوشت نباشند و با شعار "سرابین" خودمختاری خود و خلق‌هایشان رانفرینند، بلکه میبایستی پیشاهنگ طرح این خواسته‌ها باشند. زیرا محقق حق تعیین سرنوشت و استقلال ملی برای ملت کرد، بورژوازی حاکم و نیروهای ارتجاعی این کشورها را از عمدترین دستاویز و بهانه برای ادا ماستبداد و خفقان و زورگویی محروم میسازد. میبایست اینهم شکل دیگری از محتوی دمکرات و انسانی مسئله خلق کرد و جنبش آزادی بخش آن باشد.

زیرنویسها:
۱- نگ: نشریه "کومار" شماره ۱، مهر ۱۹۹۰، سوئد
- عبدالقادر بابان: سیرالاکراد به کوش محمد رفیق تولگی، چاپخانه ارزنگ ۱۲۶۶
۲- بر اساس همین دیدگاه با شک و تردید به پروسه دمکراسی در اتحاد شوروی می‌نگرم. چون تنها دو راه وجود دارد. یا دمکراسی واقعی و کامل که خود بمعنای از هم پاشیدن آبدی این وحسدت ناعادلانه است که بر جمهوریها تحمیل گشته و یا حفظ این شکل فدرالی که این هم نیازمند باز میان همان ملت است و آداب و رسوم و سنتها و مجموع زندگی معنوی را آشفته میسازد. بهمین دلیل می‌گفت که ریشه حساسیت انگلیسی‌ها در اشغال ایرلند نهفته است. همچنین معتقد بسود که ریشه ارتجاع روسیه از به بند کشیدن ملت‌های دیگر سرچشمه گرفته است. اشغال کردستان و استثمار ملت کرد در طول دهها و صدها سال اسالیب سرکوب و ترور و فرهنگ ویژه خود را آفریده و آنرا بخشی ارگانیک (اندام ولد) ازترادیسپون و فرهنگ و کلتور و حیات سیاسی و فکری این جوامع مبدل ساخته است. چون از بنیان با توسل به همین ترور و سرکوب خونین ملت کرد تاکنون در چارچوب مرزهای این کشورها محصور مانده است.

به یاد آن روزها بانگهای دیگر

بیجار

شوراهای ترکمن صحرا

شوراهای روستایی در ترکمن صحرا در آغاز کمال یک نهاد جوشیده از روستاها و بنا به تشخیص ضرورت روستائیان در بحبوحه انقلاب ۵۷ به صحنه سیاست کشیده شد و وظایف گوناگون و کاملاً عادی را بر دوش گرفت. مهمترین وظیفه این شوراها رهبری صادره زمینهای غصبی روستاها و سازماندهی آن، وظایف بعدی آن رهبری حراست از روستاها، تقسیم اراضی عمومی، نفت و ... بود. تعداد این شوراها تا تشکیل کانون بیش از ده منطقه روستایی را در بر میگرفت. (در اوایل اسفند ۵۷ در ده منطقه شورای روستایی بر پا شد و در اوایل فروردین ماه ۵۸ در بیش از ۵۰ منطقه شوراهای دهقانی تشکیل شد.) (بمنقل از ویژه نامه کار ۱۶ اسفند ۵۸: نگاهی بر نیم قرن یگار دهقانی ترکمن صحرا)

هر چند که این شوراها نیز بر حسب ضوابط درست و دقیق تشکیل نشده بودند، اما تکیه بر اراده واقعی مردم داشتند. در واقعیت چیزی بودند جوشیده از دل مردم و با اراده مردم. با انسجام هواداران سازمان که همگام با ایجادستاد مرکزی شوراها بود، شوراها شکل مخصوصی پیدا کردند و ظرفی را پذیرا شدند.

بعد از جنگ اول گنبد سازمان چریکها از توریته خاصی برخوردار شد. همه مقاومتها تودما در جنگ اول گنبد به حساب سازمان نوشته شد. سازمان و اعضای آن شکل فرشته نجات خلقمان را پیدا کردند. در زیر چتر این چنین روحیات تودما بود که سازمان در منطقه خود را تنها نیروی صاحب نظر و دولت کمال ترکمن صحرا حساب میکرد، و با این تفکر نیز هر تصمیم خود را با قدرت و گردن کلفتی و بشکل قدرت مطلق به مورد اجرا میگذاشت. سازمان که خود از بالا رهبری میشد و هیچ نقش و ارادای اعضا و هواداران آن نداشتند همین شیوه تفکر را به درون شوراها نیز رسوخ داد و شوراها را کسه میبایست بوسیله مردم و انتخاب کنندگان رهبری میشد، از محتوا خالی و از حمایت تودمای بساز نداشت.

به این ترتیب شوراها بسوی تغییرات جدی روانه شدند. انتخابات از بالا و بنا به صلاحدید سازمان شروع شد، شوراهای روستایی را کسه میبایست با همکاری و کنترل مردم کارها را سازماندهی میکرد. بشکل یک گروه پنج نفره برآورد که کنترل مستقیم از جانب سازمان صورت میگرفت. در پروژه بسیار کوتاه کار بجای رسید که شوراها برای حل کوچکترین مسائل خود بجای مراجعه به مردم روستا مستقیماً با ستاد سازمان در میان میگذاشتند و ستاد نیز بنا به صلاحدید خودکارها را حل و فصل میکرد، حتی برخی از شوراهایی که بنا به دلایلی رابطه صمیمانهای با سازمان نداشتند تصفیه و یا بشکل خیلی قانونی یعنی

بنام تجدید انتخابات شورای دهقانی فلان روستا کاندیدای خود را برای مردم پیشنهاد میداد، که این امر در سال ۵۸ به صوبه اتحادیه سراسر نیز تبدیل شد.

صوبه‌های دهمین جلسه اتحادیه سراسری روستایی ترکمن صحرا چنین بود (بمنقل از خبرنگار ترکمن صحرا شماره ۱ اینجشنیه ۲ بهمن ۵۸):
الف: تصویب شد که از زابلی‌ها و بلوچها نیز به جلسات اتحادیه سراسری دعوت شوند.
ب: بحث در مورد تشکیل کنگره سراسری.
پ: تصویب شد که جلسات اتحادیه سراسری در روستاها تشکیل شود و روستای کرد از توابع آق‌قلا برای اولین جلسه در نظر گرفته شد.

ت: تصمیم گرفته شد که به کاندیداتوری مسعود رجوی برای ریاست جمهوری رای مثبت داده شود.
س: انتقادات شدیدی در برخی شوراها صورت گرفت و قرار شد در برخی از روستاها تجدیدانتخابات صورت گیرد. مثلاً در روستای سلطانعلی و بدراق. ج: قرار شد هر روز تعدادی از اعضای شوراهای روستایی بنا به نوبت در ارتباط نزدیک با مسئولین ستاد در دفتر شوراها باشند.

اینکه از شوراها انتقاد شود و یا اینکه تجدید انتخابات و یا تعیین اعضای شوراها با افسراد با صلاحیت صورت گیرد، امری لازم و ضروری و پذیرفته شده است. بدون پذیرش این واقعیت هیچگونه ترقی صورت نخواهد گرفت. اما اینکه کی باید انتقاد بکند و کجاها باید تجدیدانتخابات صورت دهند، مسئلهای است جدی. سازمان تشخیص میداد که از شوراها انتقاد شود، سازمان تشخیص میداد که در روستاها تجدید انتخابات صورت گیرد، این امر هیچ ربطی به انتقاد مردم و یا درخواست تجدید انتخابات شورای روستایی از جانب روستائیان ندارد. در اینجاست که ما حق داریم بگوئیم سازمان شوراهایی را کسه صلحت نمیدید با نام تجدید انتخابات هواداران خود را در شورای روستایی جا میداد. به این ترتیب شوراها احتیاجی به حمایت مردم پیدا نکردند و در همین راستا سازمان نیز گروضریبست خود را تشکیل داد. دیگر سازمان میتوانست صدای زمینداران و مخالفین خود را با گلوله سربین خفه کند. دیگر دهقانان با آرامش خاطر درخانه های خود میتوانستند بخوابند، چونکه اسلحههای سازمان بکار افتاده بودند. دیگر اصلاً شوراها احتیاجی به حمایت تودمای ندارند، چون همه چیز را ستاد و کانون سازمان برای آنها آسان کرده است. اینگونه تفکر و اینگونه برخوردها شوراهای ترکمن صحرا را کاملاً سخ و بی معنی نمود، دیگر شوراهای دهقانی با مردم روستا کاری نداشتند.

اتحادیه‌های دهقانی و کنگره سراسری نیز به همین ترتیب هیچیک از این نهادها نتوانستند خواهر و برادر قد و نیم قد که مخارج آنها هم بر عهده عظیم بود. با اینکه خود عظیم به سن ازدواج رسیده بود ولی هیچوقت بخوش اجازه نمیداد قبل از اینکه وضعیت خانوادهاشان رویراه شود در این مسائل بطور جدی فکر کند. سیاهی اوبه از دور پیدا شد. دوروبر روستا هر کدام بگاری مشغول بودند. ارازاها با اسب و وحش قطعه زمین کوچکی را شیار میکرد تا دانه‌ها را از زیر زمین سفت شده بتوانند سر بر آورند. آنه دایی با اربابش به روستا آب میداد. او هر روز ۲ - ۳ بار از جاه آب آرتیزین "احمدای" آب می‌آورد و به روستائیان می‌فروخت. عظیم بسا دیدن تمامی مناظر و حوادث سر راهش ترق در خیال خویش وارد روستا شد. رود گرگان اوسه را به دو قسمت کرده و عابرین میبایست از روی پل چوبی بگذرند. عرض رودخانه در حدود ۵-۸ متر بوده و در فصول طغیان منازل اطراف رود در خطر سیل قرار میگرفتند.

هویت مستقل و دمکراتیک به خودگیرند. همه و همه پوشش قولابین بودند برای سازمان تا اراده سازمان از بلندگوی آنها به میان مردم برود. این درد ملکت برای جنبش ملی، دمکراتیک و مستقل ندری بود کشنه و در آخر نیز جنبش را کشت و از نفس انداخت.

امروز نیز بنظر میرسد صحیح این باشد کسه بیخیریم بعد از جنگ اول گنبد جنبش ملی در ترکمن صحرا شکست خورد و دست اوردده‌سای جنبش ملی. در قبل از جنگ و اعتبار آن بعد از جنگ اهرمی شد برای برقراری دیکتاتوری سازمان در اینجا لازم است به "تازه یول" شماره ۱۱ به نوشته دوست عزیزم "عبدی" اشاره شود که در مقاله‌ای تحت عنوان "چرا از گذشته خود بایسد می‌گستیم" می‌نویسد "در سالهای ۶۱-۶۰ ما درست برخلاف منافع و خواسته‌های ملت ترکمن عمل میکردیم". من هم میگویم بله، اما یک سؤال اینجا پیش می‌آید. سالهای ۵۹-۵۸ چطور؟ آیا در آن سالها منافع خلق ترکمن در برقراری دیکتاتوری مطلق سازمان ما بود.

آیا در آن سالها کانون و ستاد به رهبری ما قدرت را بدست میگرفت و بقول معزوف دولت ایدمال سازمان را هم تشکیل میدادیم آیا بسه مراتب خشن‌تر و دردناک‌تر از رژیم خمینی نمیشدیم نمونه رژیم ما در آن دوره در حالت چریکی در بهترین حالت رژیم استالین میشد و در حالت اکثریتی میتوانست همچون رژیم برژنف باشد.

اگر ستاد و کانون قلب تندبه تودما بود به قول دوستم "آق مژرات گورگنلی" تا جنگ اول گنبد بود. اگر کانون سر و شور ملی کاشیست و آثار فولکلوریک خلقمان در آن پژوهش میشد تا جنگ اول گنبد بود، بعد از جنگ اول ستادیه قلب تندبه هواداران سازمان تبدیل شد و جای آثار فولکلوریک خلقمان را در کانون عکس و تصویر های شهدای سازمان گرفت، تنها و تنها سازمان بود که اسم کانون و ستاد را بیک میکشید و از احساسات پاک مردم بشکل خیلی ظریف استفاده میکرد.

در ادامه این مطلب جا دارد ما به جنبه دوم گنبد و اتحادیه سراسری بپردازیم و ثابت کنیم که چگونه اتحادیه‌های دهقانی و اتحادیه های سراسری و کنگره سراسری چقدر بیکار بودند و این نهادها که نامهای پر طمطراق هستند برایشان نهانه بودیم در واقعیت امر چگونه بودند و ما چه رابطهای با این نهادهای سراسری و گسترده داشتیم. آیا جنگ دوم گنبد با اشاره یک نفر شروع شد و یا اینکه کنگره سراسری یا اتحادیه سراسری در این تصمیم نقش داشتند؟

انامه لرد

عظیم از کار دکان "ایشان بردی" رد شد. یکی از جوانان از پشت سر عظیم دوید، حالا عظیم به نزدیکی پل رسیده بود. جوان ناد زد "عظیم جاننار بار" (ژاندارم هست) عظیم بسرعت برگشت، ولی حالا دیر شده بود. چند نفر از ژاندارما راه را بر وی سد کردند. عظیم ناچار شد با کوله پشتی و چکمه‌های سنگینش به رود گرگان بزند و با قدرتی وصف ناشدنی غرورودخانه را با بار سنگین شناکان طی کرده، خود را به آنطرف رود رساند. ولی هافل از آنکه گروه دیگری از ژاندارمهای هار در آنطرف رود موضع گرفته بودند. ژاندارمها با قنداق تفنگ و با لگد پوتین مانع از خروج عظیم از رود خوشان شدند. عظیم را به وسط رود هل میدهند و به این ترتیب بعد از تکرار این عمل جنانیکارانه عظیم قهرمان ما همچون دیگر پارانیش که قربانی فقر و ستم روانه دریا شدند، جان خویش در سارزه علیه اربابان دریا همچون سروان حامد جلا، مخنومطلی

خوهر و برادر قد و نیم قد که مخارج آنها هم بر عهده عظیم بود. با اینکه خود عظیم به سن ازدواج رسیده بود ولی هیچوقت بخوش اجازه نمیداد قبل از اینکه وضعیت خانوادهاشان رویراه شود در این مسائل بطور جدی فکر کند. سیاهی اوبه از دور پیدا شد. دوروبر روستا هر کدام بگاری مشغول بودند. ارازاها با اسب و وحش قطعه زمین کوچکی را شیار میکرد تا دانه‌ها را از زیر زمین سفت شده بتوانند سر بر آورند. آنه دایی با اربابش به روستا آب میداد. او هر روز ۲ - ۳ بار از جاه آب آرتیزین "احمدای" آب می‌آورد و به روستائیان می‌فروخت. عظیم بسا دیدن تمامی مناظر و حوادث سر راهش ترق در خیال خویش وارد روستا شد. رود گرگان اوسه را به دو قسمت کرده و عابرین میبایست از روی پل چوبی بگذرند. عرض رودخانه در حدود ۵-۸ متر بوده و در فصول طغیان منازل اطراف رود در خطر سیل قرار میگرفتند.

حکایت دردها... [آق مژرات گورگنلی]

با یاد عظیم اونق "آوچی"
عظیم جوان پرشور در حالیکه ترانه معروف ترکمنی را زیر لب زمزمه میکرد، بطرف روستا برآه افتاد. در بین راه دوستش "موخی" را دید. پس از احوالپرسی جانانه، موخی رو به عظیم کرد و گفت "عظیم او آلی نا؟" (صید امروز به مرادت باشد) عظیم از وی تشکر و آنان از همدیگر خفاحفاظتی کرده موخی بطرف دریا و عظیم نیز راهی روستا شد تا زودتر به اوبه رسیده، ماهیا را بفروش برساند. آخر فردا سالگرد وفات پدرش را میخواهند برگزار کنند. مادرش به او گفته بود که زودتر برگردد تا با فروش صید، مقناری برنج و روغن برای مراسم بخزند. پدر عظیم سه سال پیش مرده بود و حالا عظیم مانده بود با مادرش و چند

سیادت تاریخی یا زورگویی تاریخی

صابر

ترجمه: شمسال

امپراطوریهای شرق (امپراطوری عربی اسلام ترک عثمانی و فارس ایرانی) بعد از فروپاشی شان، برای ما و نسلهای شریعی خویش، دو میراث برجای متفاوت بر جای نهادند. برای ما، بردگی جانفروستار و استثمار وحشیانهتر از قبل و برای نوادگان خود، فرهنگی سرکوبگرانه و سیادت کاذب اشغال سرزمینهای دیگر و بردگی ملل آنها. این دومیست. متناقضی بهم آمیخته، به ویژگی پیوند تاریخی هفتاد، هشتاد سال اخیر ما و آنها مبدل گشت که يك وجه آن، تلاشی و پیکار برای رهایی از این میراث شوم و لعنتی در راستای آزادی بود و وجه دیگر آن کشتار و تلاشی برای پاسداری از این میراث "سیادت گرانه" و ادامه کشتار و به بردگی کشیدن ملل دیگر بود. کردستان عرضای از این اکتشارها و یکی از کشتارگاهها بونه و بر ایسن اساس، آخرین میراث هر سه امپراطوری میباشد. بحر ایران که ملل دیگری را هنوز در انقیاد دارد، به همین جهت میتوانیم بگوئیم که اگر يك جنبه ترازوی ملت کرد در این میباشد که در طول صدها سال خود و سرزمین و همه اجزای جاندار و بیجان میهنش از جانب حاکمان سه ملت فراموش اشغال گشته، جنبه دیگر قاجارچه این است که هر سه این ملتهای مسلط کردستان به سرزمینهایشان کره زده شده، دوره ای طولانی دارای امپراطوریهای زورگو و خونریزی بودماند، هر کدام از این امپراطوریا دارای تاریخ صدها ساله هجوم و اشغال کشورهای دیگر و به بردگی کشیدن ملل آنها بودند. هر کدام از اینها نه برابر مساحت خاک و مین خود، خاک و سرزمین ملل دیگر را به اشغال خود برآورده و نه برابر جمعیت خود، جمعیت ملل دیگر را در زیر انقیاد خود ناشتاند.

اگر تا دیروز کردستان گذرگاه نخستین هدف هجوم اکثر این امپراطوریا بوده، امروز آخرین بازمانده مشترک این امپراطوریا میباشد و آخرین کشوریست که هنوز زیر ستم نوادگان میراثدار این امپراطوریا نفس میکشد. اگر تا دیروز ملت کرد نخستین میدان تجربه کشتارها و سر بریدن های این امپراطوریا بوده، امروز آخرین عرصه کشتار و قتل عام جمعی نوادگانش میباشد.

به تصور نگارنده، ریشه ارتجاع و روح شوونیسم در میان کشورهای که کردستان را به اشغال د در آوردند، از اشغال صدها ساله سرزمین سالی دیگر و اشغال تا به امروز کردستان صحر چشمه میکشد. چون ناسیونالیستها و شوونیستهای این ملل در روند سرکوب مردم آزادخواه خویش و در پروسه به انقیاد کشیدن و سرکوب ملت کرد، نیرو و توان معنوی و اخلاقی خود را از بیخ خونریزی این امپراطوریا و از فرهنگ منفی و سرکوبگرانه ملت خود استخراج میکنند. این تاریخ و فرهنگ، عظیمترین سرمایهایست که ناسیونالیستهای ترک و عرب و فارس بدان تکیه و دماند و به مثابه بخشی بزرگی از سیادت ملی خود محسوب میکنند. بر آنرا در اندیشه و آگاهی و روان ملی و اجتماعی مردم خود بجایا بگذارند. آنها در حالیکه کردستان را به مثابه میراث شریعی خویش میندازند، در ادامه اشغالگری خود، افتخار و خاطره ملی خود و "سیادت" اسلاف خویش را جستجو میکنند.

انسان تنها موجودی اجتماعی نیست. بلکه موجودی ملی نیز هست. به سخن دیگر انسان تنها محصول واقعیت و پیرامون، اجتماعی خود نیست، بلکه محصول اجتماعی طبیعت و موجود ملی نیز هست. که در نتیجه روند مشترک صدها ساله تودههای مردم بوجود آمده که در یک سرزمین زندگی میکنند و به زبانی مشترک سخن میگویند و به صاف سرنوشتی مشترک رفتنند. به همین سبب انسان به مثابه عضوی از ملت، قبل از هر چیز محصول تاریخ و فرهنگست که ملتی در روند موجودیت عینی و تاریخی خود بوجود آورده است. این فرهنگ و تاریخ، زیر بنای شخصیت و خصال

مشترک (مشابه) عمومی ملت را تعیین میکند. اما به سبب تمایز ویژه میان سطح آگاهی، فرهنگ و نردک منافع ملی و طبقاتی میان افراد يك ملت، طبیعتا پروسه تاثیرگذاری جوانب منفی و مثبت ایسن فرهنگ و تاریخ، خصلتی نسبی بخود میگردد و به نسبت افراد تغییر میکند. بدون اینکه این تمایز خصوصیات و ویژگیهای عمومی و روانی، آداب و رسوم و فرهنگی ملتی را بزاید.

بدین سبب وجود تفاوت کیفی ژرفی از لحاظ آگاهی و آداب و رسوم و شخصیت و روان ملی میان افراد ملت ستمگر و استثمار کننده و ملت ستمکش و استثمار شونده، نه تنها طبیعی، کسه اجتناب ناپذیر میباشد. چون این دو ملت در فرایند تاریخی خود دوگونه فرهنگ و سرگذشت تاریخی کاملا متمایز را آفریدند. اولی، تاریخ و فرهنگ به بردگی کشیدن ملل دیگر و اشغال سرزمینهایشان و دومی تاریخ و فرهنگ "فروستی" و مبارزه برای کسب استقلال و آزادی. آشکار است که این دو پدیده معمول تاریخی و فرهنگی بدین معنا و مفهوم نیست که اولی فاقد روح دمکراسی و پیکارجویی و در دومی هم روح زورگویی و سرکوبگری وجود ندارد. اما به اعتقاد نگارنده جهت منفی در طرف نخست (ملت ستمگر) و جهت مثبت در میان ملت ستمکش بسادگی میتواند به پدیدهای رایج و غالب مبدل گردد.

آیا تاریخ صدها ساله مللی مانند انگلستان، فرانسه، ترک، عرب و فارس... که ناسیونالیست های این ملل بدان افتخار میکنند، از روان و اندیشه و تفکرات اکثریت مردم این ملل زوده شده است؟

میلان کوندرا بدرستی خاطر نشان میازد کسه "ملل بزرگ خود را جاودانه میندازند... زیرا خود را خالق تاریخ میدانند" (۱) آری، ناسیونالیستهای شوونیست ترک و عرب و فارس سیادت ملی خود را در "تاریخ" ای جستجو میکنند که امپراطوریاهاشان بوسیله ویران کردن و غارت و چپاول کشورهای دیگر و به بردگی کشیدن ملل دیگر بوجود آوردهاند. آنها هنوز با خاطره و رویا و "سیادت" روزگارانی میزند که تیغ شمشیر نیاکانشان بحدی برهنه بود که میتوانست روی چند سرزمین و کشور دیگر سرها را از تن جدا سازد... آنهانگام که در سرزمینهای تحت تسلط خود، با ارزشترین اشیا را بغارت میبردند و زیباترین دوشیزگان و زنان برگزیده و بسه هفتشینی شبهای "سرخ" و کبیز و خدمتکار خویش میآورند، به همین سبب تا آنها خود برده فرهنگ منفی و تاریخ سرکوبگرانه ملیشان باشند، نمیتوانند از دیگاه (زاویه) تمدن و عدالت وانسان دوستی به تأیید حق دمکراسی ملت خود و تأیید حق تعیین سرنوشت ملت کرد بپردازند. اینها که بجز کشتار و اشغالگری، هنر دیگری ندارند، آزادی و سروری خویش را در بردگی و منفی ملتهای دیگر میندند.

بگذار از میان دهها و صدها قاجار خونین و بی نظیر، به مقایسهای میان يك رویداد کهن و رویدادی معاصر به مثابه نمونهای از "اصالت" تاریخی اشغالگران بپردازیم.

مورخ کرد عبدالقادر بابان در کتاب تاریخی ارزشمند خود "سیرالاکراد" اشاره میکند که وقتی لشکر اسلام برای به بردگی کشیدن ملت کرد به اشغال کردستان ادامه میدهد، در منطقه "شارمزور" و "پاوه" با مقابله جدی کردها روبرو میشود که از خاک و سرایه و آیدمهای معنوی شان دفاع میکنند. بعد از جنگی خونین کردها شکست میخورند. نویسنده اینگونه ادامه میدهد " لشکر اسلام سه شبانه روز مردم را قتل عام کردند در پایان خون در دانه کوه مانند رود جریان یافت... همه کردها کشته شدند... زن و کودکانشان به تصرف لشکر اسلام در آمد زندهایشان را تصاحب کردند." (۲)

آیا تفاوتی کیفی میان این نوع تهاجم و حمله ۱۹۸۸ "انفال" های سیاه اشغالگر عراق بسه مناطق "گرمیان"، "قره ناغ"، "دره جاف" و "دشت اربیل" و "پادینان" و... وجود دارد؟ هنگامیکه هزاران را بقتل رساندند، هزاران دختر و زن کرد را بر اساس "شهامت و کرامت" ملی شان تصاحب کردند و بخشی از اینها را نیز بعنوان پاداش همبستگی و همیاری ملی در قادمیه روانه عمان و برخی از پایتختهای کشورهای خلیج نمودند، تا در اینجا به مثابه کالایی ارزان به حراج برسند. آیا نامگذاری این تهاجم "انفال" امری تصادفیست، یا تلاشی است برای تحریک اندیشه ملی عرب و یادآوری این مسئله که آنها همسان تاریخ نیاکان خویش را تکرار میکنند که در آیه "انفال" از آن سخن بیان آمده است.

آیا اینهمه ددمنشی بی نظیری که سیاه درنده عراق، یا لشکر خونخوار اسلامی ایران و ژاندارمهای خونریز ترک در کردستان میآفرینند، جنونی موقت است یا وحشیگری اصیلی است که به تاریخی طولانی و خونریز و فرهنگی سرکوبگرانه تکیه دارد؟ اگر دیروز هر سه امپراطوریا فروپاشیده شرق بنام دین و اسلام در حق مردم خودشان و ملل دیگر مرتکب هزاران جنایت شدند، اینک امروز، اسلاف آنها، همان جنایتها را بگونهای دردناکه تر و با اسالیبی مدرنتر در حق ملت کرد مرتکب میشوند و نیروی روحی و اخلاقی خویش را تا قبل از هر چیز از تاریخ خونریز امپراطوریاهاشان و از ادامه اشغال کردستان میکشند.

آیا این امری تصادفیست یا نتیجه قطعی این فرهنگ و تاریخ و فرجام معرفتی اشغال تا بسه امروز کردستان میباشد که ترکیه، عراق و ایران بیشتر از تمام کشورهای منطقه، رژیمهای دیکتاتوری و فاشیستی، مرتجع، نژادپرست و تروریست را به خود دیدند؟

آیا این تنها تصادف است یا فرجام معرفتی اشغال کردستان و به بردگی کشیدن ملت کرد است که در میان بیش از بیست کشور عربی روح شوونیسم عربی و نژادپرستی در عراق و سوریه بیشتر از همه کشورهای دیگر نیرومند و توسعه طلبانتر است؟

گرچه استمرار اشغال کردستان از جانب ایسن دول، قبل از همه قاجارهای مادی و معنوی برای ملت کرد در بر دارد، اما معتقدم ملل فرادست این کشورها هم از این رهگذر کم و بیش زیان و آسیب میبینند و به بردگی کشیده میشوند. اگر ملت دیگری را به بند کشیده باشد، از نظر این مسئله تنها اهداف اخلاقی را تعقیب نمیکرد بلکه در مضمون، اثبات این نکته بود که استثمار يك ملت از جانب ملت دیگر زمینهای مناسب برای پیدایش ترور و سرکوب و ارتجاع و شوونیسم در این جوامع دشوار و شاید محال است که روی دمکراسی واقعی را بخود ببینند. این همان مکافات سختی میباشد که ملت فرادست و ستمگر باید در قبال استثمار کردستان بپردازند. زیرا اگر روزی دمکراسی واقعی در این کشورها تحقق یابد این امر بدین معناست که ملت کرد هم این حق را خواهد داشت که سرنوشت و تصمیم خود را مبنی بر اتحاد داوطلبانه یا جدایی و تشکیل دولت ملی تعیین نماید. (۳)

انضمام کردستان به این کشورها برخلاف اراده و میل خلق کرد، نیازمند تولید و باز تولید دوباره ترور، فشار و اختناق و سرکوب است. ایسن واقعیتی است که متاسفانه تاکنون نیروهای دمکرات و چپ و مارکسیستهای ترک و فارس و عرب عراقی و سوری آنرا درک نکردهاند، به همین سبب نسه تنها از حق تعیین سرنوشت ملت کرد دفاع نمیکند، بلکه ناسیونالیته به تماشای اشغال و الحاق کردستان و نتایج آن نشستند و حتی بیشترشان کردستان را به مثابه بخشی ابدی از زمین

و خوانندگان این خلقها برخی از اشعار وی را در مقام ترانه‌های ملی خود می‌شناسند.
مختومقلی بعنوان شاعر بزرگ زمانه خویش با ارائه بهترین نمونه‌های هنر سخن در ادبیات ترکمنی شاعر محبوب خلق خود گشته است. و تا به امروز در قلب مردمش جای دارد. وی شاعری است که در عرصه نزدیک ساختن ادبیات به مردم و پیوند آن با آملها و آرزوهای جامعه و رشد و ارتقا ادبیات ترکمنی، خود را به مردم شناسانده است.

در آثار مختومقلی به اشعاری که در مضامین مختلف سروده شده برخورد میکنیم این مضامین را میتوان بترتیب زیر دسته بندی کرد:

- ۱- تربیتی و اخلاقی که با خصوصیت پند و اندرز سروده شده است.
 - ۲- مسائل دینی و اعتقادی ۳- انتقادی
 - ۴- خصائل انسانی ۵- فلسفی ۶- لبریک و غنایی ۷- عشق و محبت.
- چیرگی مختومقلی در بیان معانی پیچیده به زبان ساده و قابل فهم و تصویر آن به کمک تپهایی که از زندگی واقعی مردم بر میگرفته، موجب میشده که سخنش بر روح و جان مردم بنشیند و علاقه مردم را به اشعار و کلامش هر چه بیشتر فزونوی بخشد.

*

درباره شاعر ملی ترکمن افراد زیادی گفته

اند و نوشته اند. مطلب فوق فرازهایی از مقاله

احمد صیادی است احمد صیادی فرزند رجب

آزاد صیادی اهل کوش دید است. در سال

۱۹۲۷ احب تحصیل به ترکمنستان شوروی

میرود. در سال ۱۹۳۹ در داسکاه دولتی

لیبرکرا در رشته شرقشناسی فارغ التحصیل

میشود. و در سال ۱۹۴۱ در جبهه جنگ جهانی

بشهادت میرسد. از وی فرزندی بنام "اقتای"

سادگار مانده که در شهر نفت داغ ترکمنستان

زندگی میکند.

است. اما طبق اسناد موثقی که بعدها از طریق نوادهمهای خود شاعر بدست آمده مختومقلی در سال ۱۷۷۰ میلادی در سن ۴۹ سالگی دیده از جهان فرو بسته است. مختومقلی از سنین جوانی با ادبیات عربی، فارسی، ترکی و جغتایی آشنایی پیدا کرده و یکی از سرآمدترین افراد زمان خود تبدیل شده است. وی در عین حال فولکلور مردم ترکمن را که از غنای خاصی برخوردار است، بخوبی فرا گرفته و در آثار خود بطور وسیعی از آن بهره جستگه است.

شغل اصلی مختومقلی پراغی نقره کاری بوده و گاهی نیز به کفافی و تدریس اشتغال داشته است. اشعاری از مختومقلی بتدریج از سال ۱۸۴۲ در مطبوعات روسی و از سال ۱۸۶۴ در مطبوعات اروپایی ظاهر شده است. سپس از اوایل قرن ۲۰ مجموعه اشعار وی در میان ترکمنها و تاتارها و سایر خلقهای آسیای میانه بصورت کتاب مستقلی منتشر گردیده است. بدین ترتیب آثار مختومقلی نه تنها ترکمنها بلکه توجه ادبا و ادب دوستان شرقی و غربی را نیز بخود جلب نموده است. تعدادی از اشعار شاعر نه تنها در میان ترکمنها سینه به سینه تا به زمان ما رسیده بلکه در میان مردمان همسایه نظیر ازبکها، قزاقها، قاراقولپاقها، کردهای خراسان، ترکها و غیره نیز جایگاه ویژه‌ای کسب کرده است. بطوریکه حتی بعضی از نوآرندگان

مختومقلی شاعر کلاسیک، در تاریخ ادبیات ترکمنها جایگاه خاصی دارد. وی با خلاقیت خویش، خود را بتمام خلق معرفی کرده است.

ترکمنها در دوران مختومقلی توسط حکومت معینی اداره نمیشوند. در یک طرف ترکمنهایی که در جنوب زندگی میکردند، زیر دست خوانین و فئودالها زجر میکشیدند و در طرف شمال ترکمنهای خبوه و مانقشلاق تحت ستم خان خبوه قرار داشتند. در این دوره بعضی از نواحی ترکمنستان توسط فئودالها، خانها و بگها اداره میشده است. و در بعضی از نواحی نیز سازمان قبیلای حاکم بوده است. در این شرایط نزول جاری نیز به چشم میخورد. بعبارت دیگر فئودالیزم هنوز نتوانسته بود خود را تحکیم و تثبیت نماید. از سوی دیگر تحت تاثیر برخی دول خارجی نظیر عراق، ترکیسه و هندوستان که در آنها سرمایه‌داری تجاری در حال رشد بود، روابط کالایی نیز بتدریج ظاهر میگردد.

مختومقلی شاعر کلاسیک خلق ترکمن در چنین شرایطی با به عرصه وجود نهاد وی در میان ترکمنهای کرکز طایفه کولکلان چشم به جهان گشود. پدر او "دولت محمد آزادی" از شعرا و دانشمندان بنام زمان خود محسوب میشد. طبق گفته آرمینیوس وامبری از محققین قرن ۱۹ اروپا مختومقلی در سال ۱۷۸۳ وفات یافته

خبر

که بخشی از آن در ۱۷ ماه مه از صدای آمریکا پخش گردید، چنین اظهار نظر کرد: "در عراق ۲/۵ الی ۳ میلیون ترکمن زندگی میکند، ولی رژیم عراق عمدا ترکمنها را در شمار اقلیت ناچیز قرار میدهد. اهداف اساسی حزب ملی ترکمنهای عراق استمرار نظام دمکراتیک در عراق که در آن حقوق خلق ترکمن برست شناخته شود، میباشد. با اینکه بیش از ۲/۵ میلیون ترکمن در عراق ساکن است ولی تمامی رسانههای خبری جهان اینگونه وانمود میکنند که گویا فقط کردها در عراق مورد کشتار قرار میگیرند و گویا فقط کردها آواره شدند. ترکمنها چندین سال متوالی است که علیه رژیم بعث عراق پیگار میکنند و در این راه بهترین فرزندان خویش را از دست دادند و این مبارزه تاکنون ادامه دارد. مخصوصا علیه سیاست آسیمیلیسیون رژیم حزب بعث. ولی مبارزاتی جهان تمامی مبارزات خلق ما را در پای کردها میبوسد. حتی شهیدان ما را در جلوی

سفارت عراق در ترکیه که توسط باصلاح دیپلمات های عراقی بشهادت رسیدند را بنام کردها میبوسد.
ترکمنها هراران سال است که در سرزمین کبوی خویش در شمال عراق - کوکوک و حومند ساکنند. آنان در هیچ زمانی به وطن خویش حیات نکرده، زندگی صلح آمیزی نداشتند. ترکمنهای عراق طرفدار دمکراسی، صلح و امنیت مسطح هستند. ترکمنهای عراق در عراق یکپارچه خواهان زندگی شرافتمندانه همانند یک ملت هستند. اگر این حقوق انسانی خلق، رعایت نشود، اگر ترکمنها مانند اسانهای آزادیخواه به حقوق حقه خویش نائل نشوند، مبارزه ما ادامه خواهد یافت. حقوق خلق ما در عراق دمکراتیک نامین خواهد شد و اشغالده جمهوری دمکراتیک برپا خواهد شد.

نشانی ما: TKFC
BOX 2 17
440 06 GRABO
SWEDEN
TAZE YOL
N°:12 MAY 1991

حق اشتراك برای يكسال: ۱۲۰ کرون سوئد
باضافه هزینه پست
کمکهای مالی و حق اشتراك خود را به حساب پستی زیر واریز نمایید:
TKFC
644443-4
SWEDEN

تازه بول نشرینای است آزاد، و به هیچ گروه، سازمان و حزب سیاسی وابستگی ندارد و تلاش میکند خوانندگان و علاقمندان را با فرهنگ و مسائل مردم ترکمن آشنا سازد. تازه بول کوشش میکند بیرومن مسئله ملی و جنبش خلق ترکمن بحثهایی را نامن بزند، لذا کلیه خوانندگان و دوستان میتوانند مطالب و مقالات خود را به تازه بول بفرستند. چاپ مطالب با امضا و مسئولیت مواضع مطروحه با نویسنده آن خواهد بود. از دوستانی که مقاله و مطلب بما ارسال میکنند تقاضا داریم که به این نکات توجه نمایند: اولاً مطالب خوانا باشد (بویژه مقالات بزبان ترکمنی) تانیماً در یک طرف صفحه نوشته شود ثالثاً مطالب حتی الامکان کوتاه باشد. چنانچه مطالب رسیده بلند باشد، با رعایت حفظضمون تغییرات لازمه در آن صورت خواهد گرفت.